

اندیشه سیاسی شیخ فضل‌الله نوری و میرزای نائینی

عبدالحسین خسروپناه

بسم الله الرحمن الرحيم. در باب مشروطیت و وقایع عصر قاجار پژوهش‌های گسترده‌ای به عمل آمده؛ اما هنوز پاره‌ای از مسائل اجتماعی و فکری وجود دارد که در پرده ابهام به سر می‌برد؛ از این رو با توجه به بستر تاریخی این قضایا و همچنین مطالبی که بزرگان نگاشته‌اند، در این دوره باید تحقیقات وسیع‌تری انجام گیرد.

مطالبی که در این مجال ارائه می‌شود، بحثی است تطبیقی بین گفتمان سیاسی و اندیشه سیاسی مرحوم شیخ فضل‌الله نوری با مرحوم میرزای نائینی. انگیزه پرداختن به این بحث، ادعای برخی از نویسندگان و سخنوران مبنی بر اختلاف این دو عالم فرهیخته و بزرگوار در اندیشه سیاسی است. به عبارتی یکی موافق استبداد بود و در برابر آزادی قرار می‌گرفت، و دیگری با آن مخالفت می‌کرد و از آزادی دفاع می‌نمود.

فرضیه صحیح این است که این دو بزرگوار از حیث اندیشه و گفتمان سیاسی، هیچ گونه اختلافی با هم نداشتند و در این حیطة، تفسیر یکسانی از آموزه‌های دینی ارائه می‌کردند؛ چون هر دوی آنان از نظر فقهی تابع فقه جواهری بودند و از نظر اصولی نیز، از مکتب اصولی شیخ انصاری پیروی می‌کردند. آنان هر دو نزد مرحوم میرزای شیرازی درس خوانده بودند و از مبانی فقهی یکسانی برخوردار بودند؛ از این رو فقه سیاسی‌شان هم یکسان و موافق بود. با تأملی دقیق در کتاب «تنبیه الامه و تنزیه المله» مرحوم نائینی و

همچنین «مجموعه رسائل، مکاتبات و اعلامیه‌های شیخ فضل الله» این فرضیه تأیید می‌شود که این دو، از حیث فقه سیاسی و اندیشه سیاسی اختلافی نداشتند. این بحث را می‌توان در چهار محور تنظیم و ارائه کرد:

[چستی حکومت]

مرحوم نائینی آغاز رساله‌اش را به همین بحث اختصاص داده و حکومت را یک ضرورت عقلی می‌داند؛ چون معیشت نوع بشر، بر آن مبتنی است. سپس دو امر مهم را وظیفه حکومت و سیاست ذکر می‌کند:

۱. حفظ نظام‌های داخلی مملکت، تربیت نوع اهالی، رساندن هر ذی حق به حق خود و منع از تعدی و ظلم و ستمی که ممکن است در هر جامعه‌ای باشد؛
۲. تحفظ از مداخله اجانب.

در واقع این دو وظیفه به مقابله با خودکامگی‌ها و استبداد داخلی، و حفظ مملکت از آسیب‌های بیرونی ناشی از استعمار خارجی نظر دارد. وی در نهایت متذکر می‌شود که حکومت‌ها از حیث این دو هدف به دو قسم تقسیم می‌شوند:

- الف) حکومت‌های استبدادی و خودکامه که چندان به این دو وظیفه توجهی ندارند؛
 ب) حکومت‌هایی که به مسائل نوعیه همت می‌گمارند.

در واقع میرزای نائینی از الگوی دوم حکومت دفاع می‌کند. اگر ایشان از اصطلاح حکومت مشروطه یا مقیده و مانند این‌ها استفاده می‌کند، در واقع نظرشان به چنین حکومتی است که هم به مسائل داخلی نوعیه کشور توجه دارد و هم اجازه نمی‌دهد که اجانب در مملکت نفوذ کنند؛ از این رو به شدت با انواع استبداد مخالفت می‌کند.

مرحوم نائینی در کتاب خود به استبداد سیاسی، استبداد دینی، استبداد فردی و استبداد اجتماعی اشاره می‌کند و معتقد است که استبداد، فقط استبداد سیاسی نیست؛ بلکه ممکن است استبداد دینی باشد؛ مثل کاری که معاویه انجام می‌داد و مثلاً مبلغ صد هزار درهم به افرادی هم چون سمرة بن جندب می‌داد تا برای گمراهی مردم احادیثی جعل کنند و آیات را تأویل ببرند. گاهی ممکن است استبداد، از نوع اجتماعی باشد؛ مثل

این که احزاب و گروه‌های مختلف در حوزه کاری خود، جامعه را به سمت استبداد و حاکمیت استبدادی سوق دهند.

مرحوم شیخ در واقع از حکومت، به یک نوع امانت الهی تعبیر می‌کند و از همان ابتدا با دو شعار، گفتمان سیاسی خود را شکل می‌دهد و در واقع نگاه خویش را به سیاست بیان می‌کند:

۱. مقابله با استبداد و خودکامگی‌های رژیم استبدادی؛

۲. رهایی از سلطه استعمار بیگانه.

تأکید شیخ بر شعار دوم، بسیار بیش‌تر از شعار اول بود؛ چون نفوذ روسیه و انگلستان را می‌دید و گرایش‌های برخی از غرب زدگان را به این دو کشور مشاهده می‌کرد؛ اما به طور کلی مرحوم شیخ در نوشته‌هایش به هر دو مطلب اشاره کرده است. ایشان درباره نفوذ بیگانه می‌گوید:

ای عزیز! اگر مقصود تقویت اسلام بود، انگلیس حامی آن نمی‌شد و اگر مقصودشان عمل به قرآن بود، عوام را گول نداده، پناه به کفر (مقصود سفارت انگلستان است) نمی‌بردند... اگر بنای آن بر حفظ دولت اسلام بود؛ چرا یک عضوی از روس پول می‌گرفت و دیگری از انگلیس.

ظاهراً منظور از این دو نفر، دو مشروطه‌خواه مهم و مؤثر در جریان مشروطیت، یعنی سپهدار تنکابنی و سردار اسعد بختیاری است که یکی حامی روس و دیگری حامی انگلستان بود.

در مورد استبداد داخلی هم به طور مکرر - خصوصاً هنگام تحصن - به شاه فشار آوردند تا نظام‌نامه‌ای تدوین شود و رفتار پادشاه و طبقاتی که همراه او بودند، تا حدودی محدود گردد. عدالت‌خانه را که شیخ مطرح کردند و بعضی نیز به آن اشاره نمودند، در واقع وسیله‌ای برای همین کار بود که در قالب یک روش بومی و اسلامی مطرح شد؛ چون بحث عدالت یک مفهوم دینی و کاملاً بومی بود و مردم با این مفهوم آشنایی داشتند؛ از این رو، برای مهار خودکامگی‌های شاه، عدالت‌خانه را مطرح کردند.

شیخ اصرار نداشت که از مشروطیت دم بزند و این اصطلاح را به کار گیرد؛ زیرا مشروطیت (مثل دموکراسی) در جامعه ما یک مفهوم مشترک لفظی است که چند معنا

دارد و طبیعتاً به مغالطه نیز دچار می‌شود؛ اما عدالت در میان مسلمانان، مفهوم روشنی داشت و علاوه بر اسلامی بودن، بومی نیز به شمار می‌رفت. این نکته نشان می‌دهد که شیخ علاوه بر شمس ققاهت و اجتهاد، از یک جامعه‌شناسی خوبی نیز بهره می‌برد. وی می‌دانست چه واژه‌هایی را در آن زمان جعل کند و به کار گیرد تا ماهیت دینی و بومی‌اش محفوظ بماند.

[حکومت دینی و ولایی]

در بُعد حکومت اسلامی و ولایت فقیه، شواهد فراوانی در آثار مرحوم شیخ و مرحوم نائینی به چشم می‌خورد که نشان می‌دهد هر دوی آنان به حکومت دینی و حکومت ولایی فقیه معتقد بودند. در کتاب «تنبيه الامه» در موارد زیادی بر این مطلب تأکید شده است. مرحوم میرزا می‌گویند:

در این عصر غیبت که دست امت از دامان عصمت کوتاه و مقام ولایت و نیابت نواب عام در اقامه وظائف مذکوره هم مغبوب^۱ و انتزاعش هم غیر مقدور است، نمی‌توانیم این مقام و موقعیت را به فقها ارجاع دهیم.

در بخش دیگری از کتاب در این باره این گونه می‌فرماید:

از جمله قطعیات مذهب ما طائفة امامیه، این است که در این عصر غیبت - علی مغیبه السلام - آن چه از ولایات نوعیه را که عدم رضای شارع مقدس به افعال آن حتی - در این زمینه - معلوم باشد و ظایف حسبیه نامیده و نیابت فقهای عصر غیبت را در آن قدر متیقن و ثابت دانستیم.

از نظر میرزای نائینی مسأله امور حسبیه که فقها آن را مطرح کرده‌اند، به ایتمام، اموال مجهول المالک و... منحصر نیست؛ بلکه همه امور نوعیه و عمومی که به مسائل سیاسی و اجتماعی مربوط می‌شود، جزء امور حسبیه قرار می‌گیرند و نیابت فقهای عصر غیبت در این زمینه هم، متیقن و ثابت است؛ از این رو ثبوت نیابت فقها و نواب عام عصر غیبت در اقامه وظایف مذکور، از قطعیات مذهب خواهد بود. می‌توان گفت مرحوم میرزای نائینی نه تنها مدافع ولایت فقیه است، بلکه مدافع ولایت مطلقه فقیه نیز می‌باشد؛ چون

۱. یعنی این وظیفه‌ای که به عهده نواب عام است، غصب شده.

یک ساحت از ولایت مطلقه‌ای که حضرت امام در کتاب «ولایت فقیه» ذکر می‌کند، مطلق امور عمومی است که در کتاب «بیع» هم بدان تصریح می‌کنند. مرحوم میرزا نیز همین عقیده را دارد که فقیه جامع الشرایط به نیابت از حضرت ولی عصر بر کل امور عمومی ولایت دارد.

مرحوم شیخ فضل‌الله نیز دقیقاً به همین نظریه سیاسی اعتقاد دارد. البته ایشان از تعبیر امور عامه استفاده می‌کند و می‌گوید:

امور عامه، یعنی اموری که مربوط به تمام افراد رعایای مملکت هست و تکلم در امور عامه و مصالح عمومی ناس، مخصوص است به امام علیه السلام یا نواب او و ربطی به دیگران ندارد.

در واقع ایشان هم به ولایت معتقد است؛ از این رو تصریح می‌کند که ما به ولایت معتقدیم، نه وکالت، و ولایت هم در زمان غیبت امام زمان علیه السلام با فقها و مجتهدان است.

[حکومت قدر مقدور]

نکته دیگری که در بررسی دیدگاه‌های این دو عالم قابل طرح است، بحث «قدر مقدور» می‌باشد. که نشان می‌دهد آنان مباحث جامعه‌شناسی سیاسی را نیز، مد نظر داشته‌اند. به عبارت دیگر، آن دو از نظر فلسفه سیاسی و فقه سیاسی به حکومت ولایی و حکومت ولایت فقیه معتقد بودند؛ اما از نظر جامعه‌شناختی به این نکته توجه داشتند که وضعیت موجود ایران در عصر قاجار، زمینه و بستر مناسبی برای تحقق حکومت ولایی نیست و باید به دنبال بهترین بدیل برای آن بود.

چنان که قبلاً ذکر شد، مرحوم نائینی دنبال راه حلی برای این مشکل است که هنگام کوتاه بودن دست امت از دامان عصمت و غضب مقام ولایت نواب عام چه باید کرد؟ آیا تبدیل حکومت استبدادی - که ظلم زاید و غضب اندر غضب است - به حکومت مشروطه - که در صدد تحدید استیلای جور به قدر ممکن می‌باشد - واجب و لازم است؟ یا آن‌که غضب شدن آن، موجب سقوط این تکلیف است؟ به عبارت دیگر، آیا اکنون که حکومت غضب شده و در دست استبداد است، ما باید ساکت بمانیم و دیگر هیچ تکلیفی نداریم؟ یا این که باید بکوشیم و تا حد امکان، استبداد را کاهش دهیم؟

ایشان با استدلال به اصل نهی از منکر و با توجه به بحثی که در ابواب ولایات دارد، می‌گوید: اگر غاصبی موقوفه‌ای را تصرف عدوانی کرد و نتوانستیم تمام آن را از دستش بگیریم، عدم تمکن موجب سقوط وظیفهٔ تحدید در تصرف غاصب نمی‌شود؛ بلکه از باب الایم فالایم، باید سراغ آن درجهٔ کم‌تری برویم که در قدرت ما هست. این مسأله از باب تراحم است و بحثی فقهی است که همهٔ فقها به آن اعتقاد دارند. مرحوم شیخ شهید نیز، به همین مطلب معتقد است.

مرحوم شیخ هنگامی که عصر قاجار را بستر مناسبی برای تحقق حکومت ولایی نمی‌بیند، مسألهٔ عدالت‌خانه را طرح می‌کند. پس از طرح بحث مشروطه، ایشان مجلس شورای اسلامی را پیش می‌کشد تا قدرت شاه محدود شود.

بعضی اشکال می‌کنند که چرا شیخ فضل‌الله در فترتی که پس از مشروطیت اول به وجود آمد، از محمد علی شاه حمایت کرد؟ پاسخ این است که در واقع شیخ فضل‌الله بین دو محذور واقع شده بود و باید یکی از آن‌ها را انتخاب می‌کرد. به لحاظ جامعه شناختی هم احتمال سومی وجود نداشت؛ از این رو یا باید اجازه می‌داد عمال بیگانهٔ روس و انگلیس حاکمیت را به دست گیرند یا حاکمیت محمد علی شاه بماند؛ البته با قیود و شروطی که شیخ برای شاه گذاشته بود و او را ملزم کرده بود که آن‌ها را بپذیرد. در آن شرایط، دومی در نظر وی رجحان داشت.

[عناوین جدید حقوقی مثل مجلس شورا، قانون اساسی، آزادی، مساوات و...]

آخرین موضوع دربارهٔ دیدگاه مرحوم نوری و مرحوم نائینی، نگرش آن دو به مجلس شورا، قانون اساسی، آزادی و مساوات است. در هر چهار مسأله عبارات فراوانی از هر دو بزرگوار وجود دارد که دلالت می‌کند آنان با مجلس شورا، قانون اساسی، آزادی و مساوات مخالف نبودند. اگر در جایی با مجلس شورا مخالفت کرده‌اند، به این دلیل بوده که مجلس قوانین اسلام را حذف می‌کرد. مرحوم نائینی در «تنبیه الامه» تصریح می‌کند که مجلس شورا موظف است طبق قوانین شرع حکم صادر نماید و حتماً باید هیأت نظارتی باشد که بر قوانین مصوّب مجلس نظارت کند تا از قوانین اسلام تخطی نداشته باشد.

همین مطلب را هم مرحوم شیخ شهید دارد. اصطلاح «دارالشورای کبرای اسلامی» از اصطلاحاتی است که شیخ مطرح کرده بود. وجود قانون اساسی که از آن به «نظام‌نامه» تعبیر می‌کردند، مورد تأیید شیخ بود. ایشان در سخنانش در دفع توهم مخالفت وی با قانون اساسی، این‌گونه اشاره می‌کند که چه کسی گفته نظام‌نامه لازم نیست؟ قطعاً نظام‌نامه و قانون اساسی ضرورت دارد. اصولاً مگر می‌شود جامعه‌ای بدون قانون اساسی باشد؟ اصل وجود قانون اساسی ضروری است؛ اما این قانون اساسی باید در چهارچوب شریعت باشد:

علیکم بطلب القانون الاساسی الاسلامی؛ ثم علیکم بطلب القانون الاساسی الاسلامی؛ فانه مصلح لدینکم و دنیاکم. قوت اسلام در این نظام‌نامه اسلامی است رفع گرفتاری‌های دنیای شما، به همین نظام‌نامه اسلامی است. ای برادر! نظام‌نامه، نظام‌نامه، نظام‌نامه؛ لکن اسلامی، اسلامی، اسلامی؛ یعنی همان قانون شریف که هزار و سیصد و اندی سال در میان ما هست.

در باب حریت و مساوات هم هر دو بزرگوار با آزادی به معنای رهایی از استبداد و خودکامگی موافق بودند؛ اما با آزادی به معنای بی‌بندوباری اخلاقی و در واقع آزادی به معنای آزادی از دین و شریعت، هر دو مخالفت کرده بودند. عبارات فراوانی از آنان در این زمینه هست؛ ولی فرصت ارائه آن وجود ندارد.

خلاصه این که شیخ و میرزا هر دو فقیهی اصولی بودند که از مکتب شیخ انصاری در اصول، و فقه جواهری در فقه پیروی می‌کردند و از حیث اندیشه سیاسی و فقه سیاسی هیچ اختلافی با هم نداشتند. در واقع، حکم اولی هر دو بزرگوار، تشکیل حکومت دینی ولایی است که در رأس آن، ولی فقیه جامع الشرایط قرار دارد؛ اما چون بستر این حکم آماده نبود و تحقق نمی‌پذیرفت، به حکم ثانوی روی آوردند که در واقع تحدید حکومت وقت بود؛ حکومتی - اگر چه سلطنتی - که به احکام و قوانین اسلام مشروط باشد.



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی